

1
1
2
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16

۳۴۱۳



این پانه
نصایح الملوك در
كارخانه

شماره

نصائح ملوک

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين * والصلوة على سيد المرسلين
محمد وآله الطاهرين أما بعد این رساله ایست مشتمل بر
واندرز بساطین عجم و شعر بر کیفیت طاشات بانی آدم
در هر نقطه اش نکته نهان است و معنی کلام الملوک
ملوک الکلام در او عیان

بخت گان کا ز زبان نوشتند است

که از تحت اثری آید بند است

و این کتاب نامیده شد بنصائح الملوک فی السیر و الملوک
و از هر یک سخنی که از در این مختصر است نوشته میشود
تا خوانندگان را فایده تی باشد نخستین پیدا دیا نند که مرث
میفرماید شادی بسیار پرشت را خود پسندند که امرانی
بیشار دل بر میسند آنچه برد او و دوشش بفرایند روزگار
فرمانروائی پیروز تر شود و هر چه در راستی پای پیش نهند
کارها بهتر از پیش رود و هوشنگ میفرماید خستی دنیا چه

خیر است بیوانی در شیوخت بیاری در غربت قرض
 در وقت قلت و باز ماندن از رفیق در حلت پادشاه
 باید چه خیر عادت کند در گنک در عقوبت و شتاب
 در خیرات و صبر در حادثات میفرماید زیان است
 که چاره پذیر نیست دشمنی خویشان رشک همرا
 خواست خسروان و چهره را فراموش ناکرد
 خدا و مرک را و چهره را از یاد میباید برداشتن
 نکوئی نمودن بآن دو نیم بدی دیدن از ناکپان
 فرمود اگر تو را چهار خیر باشد درستی بر خورداری اول

راستگونی و در پست کرداری دو نیم بایداری و دوستی
 نیم پاکدانی چهارم نمانی از دسترنج خود فراهم آوری
 و باد و پستان اتفاق نمائی ظهورت میفرماید که پادشاه
 صاحب فکر باید در کا و خشم و غضب آن نماید که در وقت
 رضایت ابرک آن قیام تواند نمود آبرج میفرماید مردمان
 کتی در شکستم که تو انگری را از انداخته دانند و درین است
 آسایش را در بسیاری دانند و در اندک است بزرگواری را
 از مردمان چشم دارند و در نیکوکاری است تندری را
 از تن آسانی دانند و از بردن سختی و بردباری است

نوعی میسر باید پادشاه را بر سپاه و رعایا حقوق است
 و رعایا و سپاه را بر پادشاه حق است اما حقوق پادشاه
 بر سپاه آن است که وی را طاعت نمایند و با دشمن
 ملک محاربه نمایند و حق سپاه بر پادشاه آن است که
 جلوفات ایشان را بدون تأخیر بر سپاه و حق پادشاه
 بر رعیت آن است که بخت مال از او دریغ ندارند
 و خراج پادشاه را بطوع و رغبت ادا نمایند و نه آن
 او را گردن نهند و حق رعیت بر پادشاه آن است
 که با ایشان داد کند و مال و جسی از آنها برقی بستاند

و باید که عفو و اغماض بر مزاج پادشاه غالب باشد و عفو
 کمتر فرمایند و اگر کسی را بناحق کشته باشند باید پادشاه خود
 مرتکب قتل او نشده و بر مقتول سپارد تا ایشان بطریق
 شرع با او رفتار نمایند و نوعی میسر باید کسی را که آن
 چهار خوی باشد دوستی نشاید اول آنکه بدی در تو
 و تو را از آن باز ندارد و دوم آنکه نهی از تو بپسندد و
 به چندان نماید ستم اگر تو توفعی رساند او را بجا
 دارد و چون از سودی بپسند آن را فراموش کند
 چهارم هرگاه گناه اندک از تو بپسند بر تو گیرد و عفو

پذیرد گنجایان کعبه دار پنهان او پست که میفریاد
 از دوستی که بتو سودی نهد از دشمنی او نیز زیان
 نخواهد رسید و میفرماید بنای هر پادشاه باید از محبت
 و بزرگی او پست گویند به آنوقت که رعایای مازندران
 پسر از اطاعت او باز زده بودند حاکم صورت واقعه را
 بعرض رسانید و در غیاب از رای دورین کعبه استعلام
 نمود همه یار آفاق فرمان داد که نوشته بایشان
 ارسال دارند مثل بر وعید و تهدید و این کلمات را در او
 درج نمایند که باید رعیت در معرفت حاجت بسرور و حساب

خود گستر از فوج کلک و کس نخل نباشد که همیشه ایشان
 یکی از خوشی تن را بر خود میریازند و منده مان او را
 کردن نهند و میباید اقدام مورچگان نمایند در آماد
 کردن توشه و نظم امور مردمان و قوت معیشت ایشان
 منوط و مربوط است بعد از پادشاه و بر رعایت راعی
 و بیاست حاکم زیرا که خلائق بمشایه بهایمند که همت
 ایشان بر کتاب معاش و اذخار مایحتاج مقصور باشد
 و بجهت ایشان بر تحصیل لذات و تمتع موقوف بود و پادشاه
 سایه رحمت پروردگار است بر بیاض زمین که تشنگان باده

حرمان و گرمای و گمان تیز مشقت را از منهل قرب عدل و
 شرب نال فضل و شراب نوال چشند پس کافه
 عباد و عاتمه انام را از پادشاهی قادر و سلطانی عادل
 گزیر نباشد تا نفاق اعمال و انتقام شغال ایشان
 بر سن استقامت و پست عدل مطرز باشد کی کاوش
 میفرماید بهترین چیزها صحت است و بالاتر از آن آسایش
 کشور و گوارا تر از آن توانگری و لذت دار تر از آن جوانی
 و عزیز تر از آن دین است لهذا پسر میفرماید پادشاه
 باید در تادیب مجربان و تعذیب مخطیان و پاداش اعمال

نایبند ایشان مانند طیب باشد که چون خواهد حسد و عیل را
 مژد او کند آن را قطع و جرح نماید تا از مواد فاسده پاک
 شود بعد لهت سیام نماید یعنی پادشاه چو بر کرد و بخشان
 دست یابد و ایشان را بیازارد پس از آن نوازش نماید
 اینقدر یار میسر نماید آنانکه دین ندارند بامر و دکان در نظر
 بصیرت هر دو مساویند و شایسته امانت نباشد آن را
 که دین نباشد و میسر نماید که روانیت پادشاه را که
 حسد بر دبر دیگر ملوک مگر بحسن سیرت و پادشاه باید که آرزو
 بر دبر حصول نام نیک و سی نماید تا نصیت عدلش در آفاق

منتشر شود و میسر نماید فضل پادشاه بر زیر دست آن است
که او قادر است بر برود جان منم نمودن حتی پادشاهان
رای باید که وسایط عهدهات بشاید و صدق رعایت
تریت او و الالباب مصروف دارد چه ایشان قدر اکرام
شایسته و مکرر جان گذارند چنانچه آثار آن از حاشیه
روزگار محو شود و هم او منم نموده هر که بنام منم نموده
شود بنان در ماند و هر که بنان خیانت نماید بجان در مان
بهن منم نماید نیکوترین خواهی داد است و خود پیری
زبان اندیشه تا باشد و منم نمودد لیر آن است که ماند

نام نیک بر استایش زبانی برگزیند و بد دل کسی است که
ستایش زبانی را از نام جاوید برتر داند رستم
میفرماید هر حادثه که روی نماید آن را بصرف مال دفع
توان نمود مگر حرب که در آن از سر جان شیرین باید گذشت
یکی از حکما منم نموده که مرد شجاع باید صاحب تیر باشد
چه اگر عتقاد کلی بر قوت و شجاعت نماید باشد که حربی
مید که استیام نپذیرد و شاهد این مطلب کلام منم نظام
حضرت امام همام است و الله تعالی ابیر المؤمنین علیه
السلام است که در روز جنگ با عمرو بن عبدود منم نمود

که اگر حرب خدعه و آرا ب میفرماید هر که در دوستی تو را
تایش نماید بخیزی که در تو نیست در دم دشمنی نیز گوید
آنچه در تو نباشد و مینماید هرگاه اندوهی بشمار پس
اندوهی بزرگتر از آن را بیا و آری تا آنکه رنج شاکم
کرد و مینماید نیکوترین خوی پادشاه را سنگونی باشد
که بیم دشمن و امید دوست در آن است و مینماید
خود ناخواسته دادن است چه پس از خواستن باشد
خواهش باشد پامانیان از شیر میفرماید پادشاهی
توان کرد مگر با سپاه و سپاه کردنیاید مگر بزرگ و بیم

و بیم انداخته نشود مگر بزرگ پست پروری وزیر است
نگاه توان داشت مگر بعدل و مینماید پادشاه یا
چار خوی داشته باشد اول پسندیده فطرت
و بیم بزرگ نشی نیم خشم بر بدن چارم
هر بانی بر نیکان هر مینماید هر که چار خوی باشد
پسرا و ار سپرداری سپاه باشد اول دور اندیش باشد
چانه در آغاز انجام رساند و نیم چندان دانند باشد
که از هر چه ناپسند باشد بریزد نیم چنان بر دل باشد
که از هر نغمی که پیش آید نرسد چارم آنکه انداخته نای

گیتی را نزد او بهائی نباشد و بخار و عده از لوازم او باشد
 بهرام مینماید چهار چیز است که از چهار چیز ناگزیر است
 پادشاه از دستور زن از شوی آسب از تازیانه
 شمشیر از آب و مینماید بهترین ذخیره مفاعت است
 و بهترین دادها جو داپست و بهترین خویشها مودت
 نوشیروان مینماید روز باد خواب نیکوست و روز
 باران باده نوشیدن و روز اگر مایه رفتن و روز
 آفتاب بکارهای لازم بپرداختن و مینماید تا روز و شب
 آینده و روزه است از کرد و شد کارها در شکفتن شود

و اگر خواهی راز تو دشمن ندانند پیش دوست گو و مینماید
 شیر اوقات سخن بر خواهش و دمان گوی تا همه دلها جایی
 تو باشد و مینماید اندک از دنیا با کمی اندوه کوارانرا
 از بیاری محنت و صواب چنان نمود که بساط کلمات را
 بر نصایح انوشیروان که با شفاق عادل ملوک آفاق است
 علی غایم خدای همگان را توفیق اکتساب خیرات

کرامت کنان و بر طلب ضای خود

حریص گردانان و آیه لطیف

والیه انیب ۱۳



الاسانده

فی هذه تصنیف

عالم حضرت مهدی خدا

واد منقطع

کرده

موا

این رساله

آداب الشوق که از

تصنیفات

کرده

آداب المشق

بسم الله الرحمن الرحيم

صبا بظر آمیزی رقم مشکین بسم الله که سپرد قمر
ارقا بکسر قلم دیوان حمد و ثنای خالق
بیچون است چون آفتاب تابان از مطلع رحمت بر حلقه
کاینات پر تو تجلی یافت و تقلم صنع و قدرت توان
رقم در سویدای مردمک دیده قتل خلق الله الغنی عاود



اخصی جای گرفت و از نیم زلف غنبر بوی آن رقم ابر
روی یلی بشام محسنون راه یافت که سر سیمه صحرا
رسوایی شتافت و حرفی از دفتر حسن آن رقم ارب
شیرین گوشت فرما در سید در کوه سار دیوانگی لباس
حیات درید و درود نامحدود و بر تقدیر نور نمبری که
اگر مقصود ظهور مصحف وجود او از عالم غیب بعالم
شهادت نبودی لوح و قلم پیدانندی و اگر غرض
حصول حسدای خط آن مصحف در آسمان هیئت دو
و در زمین صورت سطح هویدانندی عینی محمد مصطفی

صلی الله علیه وآله وسلم و تحیات زاکیات نشاء
روح پرستوح اهل بیت او که نقطه دایره ولادتند باد
و بعد بر رای مدققتان جهان صنایع و منوی
شکافان عالم بدایع پوشیده ماند که روزی این فخر
بحسب تفاق بمطالع خط نستعلیق مشغول بود و بحسب جوی
انوار جمال شاه حقیقی راه تماشای خیا پیمود چندی
از کتابت شریف قبله الکتاب مولانا سلطان علی
المشهدی علیه الرحمه در نظر آمد و در نظر از سرچوئی
خوبتر افاتش چون قامت شمشاد قدان آرام جان

و چشمهای صا دش چون چشم دلبستان قان دل
ولاش چون زلفین محبوبان دلا و نرود دایره های
نون چون ابروان خوبان فتنه نگیز هر نقطه آن چون
مردم دیده سپیه چشمان و هر تذ آن چون آب حیات در
ظلمات و ادروان چون دل طالع برو جو آن
آب حیات پیدا کرد و لذت آن در مذاقش جا کرد
و تشنگی را بر خود غالب مید و صدای لعش لعش او
در حجره سینه محید

شعر *

چو آمد آب بر لب تشنه جانی

بسوزد گزند تریب از دزبان

تقصه کمال میل تحصیل خفا از نهضاد این خاکپا رسوزد

و اعیان تحصیل هر فن دیگر بهم برزد مدتی در خدمت

بعضی از عزیزان که در این فن بجائی رسیده بودند

و یا از لب مبارک ارباب این صنعت حکایتی شنیده

بودند بنده وار سپردند و آنچه توانست به دست آورد

کرامت

انتع ز هر سه گوشه یا قسم

ز هر سه منی خوشه یافتم

اکنون میخواهد که آنچه بمن صحبت عزیزان من است

آورده و بکثرت کتابت و مشق تجربه کرده است ایام

و صورت انتظام باید شاید که مستدی را شاد کند

و آن مستدی این خاکسار را بدعای خیر بیاورد کند

بنابر این در آن باب اتفاقش فصل افتاد و آن را

آداب المشق نام نهاد

فصل اول در بیان صفات کاتب

بدانکه کاتب باید از صفات ذمیه حمت از نماید زیرا که

صفات ذمیه در نفس علامت بی اعتدالی است و شای
که از نفس بی اعتدال کاری آید که در او اعتدال

باشد (مصراع)

از کوزه همان برون تراود که در او

پس کاتب باید که از صفات ذمیه بکلی منحرف گردد
و کتب صفات حمیده کند تا آثار انوار این صفات
مبارک از چهره شاه خلش سرزند و مرغوب طبع
از باب پوشش افند

فصل دوم در بیان حسنای خط

بدانکه حسنای خط بر دو قسم است تحصیل و غیر تحصیل
تحصیلی آن است که کاتب را بمارست و مداومت
حاصل میسباید کرد و پخت و پختن و غیر تحصیل
چون تحصیل حاصل شود آن نیز حاصل شود و آن
دوازده حسن است

اول ترکیب دوم کرسی سیم نسبت
چهارم ضعف پنجم قوت ششم سطح
هفتم دور هشتم صعود مجازی نهم نزول حقیقی
دهم اصول یازدهم صفا دوازدهم شای

اما ترکیب آن بر دو قسم است جزوی و کلی و جزوی
نیز بر دو قسم است

قسم اول آن است که اجزای حرف معنی در آن
ترکیب کنند که با عتدال اصول در آید چون حرف قاف
و غیره که مرکب اند از ضعف و قوت و سطح و دور و تناسل
و مانند اینها

و قسم دوم آن است که چند حرف مفرد را مرکب
پاخته کلمه سازد بنوعی که واضح وضع کرده چون
لفظ قلم که مرکب است از قاف و لام و میم

دکلی آن است که چند حرف مفرد یا مرکب و یا مفرد
و مرکب را ترکیب کرده سطر سی سازند بنحی که
مرغوب طبع سلیم باشد چون عبارت این حدیث که

﴿ انما نصف العلم ﴾

که مرکب است از حرف مفرد و مرکب و اگر سطر
بحد مصرعی بوده باشد در او یک مد تمام و یا دو نیم
مد و یا سه مد و یا دو دوازده مد و یا یک مد و نیم
مد و یا یک مد و دوازده مد و یا یک چهار دوازده مد
باید داد و اولی آن است که مد در اول و آخر

در اردو پستدار کرسی پازند ترکیب بار یک میشود
 دو پست پا در از و این معیوب است و البته این
 هر چه را بالا تر میباید نوشت بھر حال سستی که
 مشابه موجود باشد تقریباً نویسد و در این مصرع
 وال دو پستدار و او خوش و او عطف قرینه
 یکدیگر میتوانند بود (فرموده مصنف علیه السلام)
 در باب کرسی مصرع مذکور در صورتی است
 که شین خوش میباید باشد والا و او خوش با و
 در اردو و ستار قرینه خواهد بود) و ترتیب

در کرسی نگاه دارند مگر آنکه در ترکیب قصوری میدهد
 آید و در هر خط که کرسی بدین طریقی مختل نیامده باشد
 مرغوب نخواهد بود چنانکه دو ابروی آدمی یا چشم
 او که اگر برابر هم واقع نباشند دلکش نخواهد
 بود و اگر در آتش مصرع یا سطر از کرسی تجاوز
 کرده حسنی را بالا تر نویسد مجوز است
 بلکه محسن

اما نسبت و آن آنست که هر حرف را چنان
 نویسند که نسبت بقلم کوچک و بزرگ نباشد

و چون این صفت در خط فعل آید هر دو هیئت که مثل
یکدیگر باشند کمال مشابهت خواهند داشت و اگر
خلاف این باشد مطبوع نخواهد بود همچنانکه دو ابروی
آدمی یاد چشم او که اگر یکی بزرگتر از دیگری بود
همچنین را بدین آن میل نشود
اما ضعف و کمال آن آن است که در نهایت دو یا
بفعل می آید و مراتب آن تا کمال قوت بسیار است
و خط میباید کرد

اما قوت و کمال آن آن است که در نهایت مدات

بفعل می آید و مراتب آن تا کمال ضعف بسیار است
و ضبط آن میباید کرد

اما سطح و آن آن است که چون ناطق نظر کند حالت
خشکی در یابد چون اوایل مدات و غیر آن

اما دور و آن آن است که چون بنظر طبیعت

حالت رطوبت در یابد چون نهایت مدات و

مثل آن و اعتدال سطح و دور را از خط استند

نقل باید کرد

اما صعود و مجازی و آن آن است که قوت از زیر

بیا لا حرکت کند اما حرکت او مستقیم نباشد چون
 نهایت دوائر که آن را شش دره نیز گویند و مراتب
 آن بسیار است و بطریق موضوع ضبط نماید
 اما نزول حقیقی و آن آن است که قسماً از بالا بپایین
 حرکت کند اما حرکت او مستقیم نباشد چون اول
 مذکور مراتب این نیز بسیار است و چهار است

باید کرد

اما اصول و آن کیفیتش این است که از اعتدال بپایین
 اجزای تسعة مذکور شد حاصل میشود و در هر خط

که این

که این صفت اندکی باشد آن خط نفیس میباشد و
 اگر از جواهر برتر تر دارند می پسند و چون
 کمال این صفت در خطی جلوه گر شود اگر از جان
 دوست تر دارند بجای خود است و مخفی نماید که
 اجزای تسعة در خط بمنزله جسم است و اصول بمنزله

جان

مصراع

ذوق این باده مدانی بخند اما نخشی

اما صفا و آن حالتی است که طبع را مسرور و مروج

ببازد

میسازد و چشم انورانی میکند و بی تصفیه قلب
تحصیل آن نتوان کرد چنانکه مولانا فرموده اند که

صفای خط از صفای دل است

و این صفت را در خط و در دل تمام است چنانکه روی
آدمی که هر چند موزون باشد و صفات داشته باشد
مرغوب نخواهد بود و پوشیده نماند که چون اصول
و صفاتشان پیوند بعضی آن را مزره گویند و بعضی
اثرینه گویند

اما نشان و آن حالتی است که چون در خط موجود شود

کاتب از غم شای آن مجذوب گردد و از خودی
فارغ شود چون مسلم کاتب صاحب شأن شود از
لذت عالم مستغنی گشته بکلی روی دل بسوی شوق کند
و پرتو جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه گر شود

هر جا که هست پرتو روی تو لامع است

گر کعبه صومعه است و کردیر سوخت

هر کسی در مظهری دید است آن انوار را

آدم اندر علم الاسما و مونی در

و سزد که چنین کاتبی چون صفحه بیاضی از جهت شوق

بدست آرد و حسنی بر آن رقم کند از کمال حرف
 آن کاغذ را بخون دیده کلکون سازد و این کیفیت بمن
 صفات حمیده عارض نفس انسانی شود بدست یاری
 قلم صورت آن بر صفحه کاغذ کشیده مکرر دو و هر کس را
 او را که این صفت در خط دست ندیده باشد و جوهر آنکه باشد
 آن کند بچند آنکه همه کس میلی را میداند اما آنچه محسنون
 میدید کسی نمیتوانست دید و اگر کسی را آرزوی این مقام
 باشد او را در جوانی از بعضی لذات نفسانی هسته لایا
 چنانکه قبله الکتاب مولانا پلطانعلی فرموده

ایک خواهی خوشنویس شوی	
خلق را مونس و امین شوی	
خط خط مستقام خود سازی	
عالی پر ز نام خود پاری	
ترک آرام و خواب باید کرد	
دین بهمد شباب باید کرد	
سرب کاغذ چو خامه بر نمودن	
روز و شب بخط نیاسودن	
خط نوشتن شمار پاکان است	

هرزه گشتن کار پاکان است

و دیگر حسدای خط و آن پنج جزو است

اول سواد و دوم بیاض نیم شمیر چهارم
صعود حقیقی پنجم نزول

اما سواد و بیاض چه اکتب تحصیل آنها میباید کرد
از جهت آنکه هر کس بر سبلی که بر کاغذ باشد آن را سواد
و بیاضی باشد حاجت بهمارستی نخواهد بود

و شمیر را از جهت آن بدوامت احتیاج نیست که چون
اجزای تحصیل فعل آید دیگر چیزی نیماند که کسب آن بایزد

و صعود از اینها قیاس میتوان کرد و چون بدو المیقه

جمال الدین یا قوت علیه الرحمه این پنج را از اجزای

خط شمرده ذکر کرده شد و چون قبله الکتاب مولانا

سلطانعلی میفرماید که در خط نختعلیق ارسپال نیست

اگرچه اعتقاد ارباب قلم این زمان آن است که

ارپال در این خط نیز موجود است اما بفرموده مولانا

متوجه ذکر آن نشد که ترک ادب می نمود

فصل ششم در تعریف مشق و آداب آن

بدانکه مشق بر سه قسم است نظری و تسلی و خیالی

اما مشق نظری و آن مطالع کردن خط استاد است
و فایده او آن است که کاتب را بحقیقات روحانی
خط آشنا کند و نقل فایده از کتابت کاتب را نکند
و سرعت کتابت از آن ب حصول پیوند و اولی آن است
که مستدی را بچند این مشق عین پیدا تا طبع او
بلذات روحانی خط متعلق شود بعد از آن مشق قلمی
فرمایند و در ایام مشق قلمی هم این مشق میسباید کرد
اما مشق قلمی و آن غسل کردن است از خط استاد
بدانکه مستدی را چار است از آنکه اول مفرداتی

گیر از خط استاد بدست آورد و نقل کند و بهجت هر
حرف بوضع واضح واقف شود و اگر نقل میسر نشود
فایده علمی در مفردات گیر کافی است بمرحال بعد
از آن از مرکبات مختصری پیدا کند که کمتر از صد بیت
نباشد و اول در او مشاهده حسن برای هفده کار کند
و استاد بهجت از ارواح پاک ارباب این فن بنما
و قلم را بنوعی که در این رساله اریاقه برآشد و
داد برنجی که ذکر رفته و کاغذ بطریق مشروط بدست
آورد و نقل کند در کمال تأمل چنانکه مولانا فرموده

﴿ شعر ﴾

حرف حرفش نکوتاتل کن

نه که چون بگری تعنا فل کن

و باید خطی که روش آن مخالف روش منقول عنه

باشد خط نکند که مضرت عظیم دارد و یکچند بعیر از

مشق قلمی مشق دگر نکند تا خط او آشنای خط منقول

عنه شود و دیگر همیسات که در منقول عنه نباشد از

قوت آن مشق بهمان روش نهی در آید و این کمتر

از یکمال تواند بود و بعد از آن همه روز مینوبت

از آن

از آن آخچه تواند نقل کند و متوجه مشق خیالی شود

و انسانی که قابل باشد باندک فرصتی ترقی او ظاهر

شود و ممتاز گردد و هر روز بیش از بیست بیت کتابت

نویسد و کرد که رتبه آن عالی باشد مگر پیش از آن چند

روز مشق قلمی کرده باشد و متوجه مشق خیالی نبوده

باشد با وجود این بیش از یک روز و زیاد روز نتوان

نوشت خط بی معنه شود و اگر کسی بیشتر خوب بنویسد

مؤید نفیس قدسی باشد

بدانکه فواید مشق قلمی بسیار است و بی این مشق خوش

نوشتن

نوشتن محال است و اگر قسم منقول غرض یاقوت آن
 داشته باشد که مرکز دیگر قلمها شود خوب است و الا
 مرکزی است که باید داد مخفی نماند که اگر منقول غرض کمتر
 از صد بیت باشد بی مشق طهر فین کتابت بر تبه نشود
 اما مشق خیالی و آن آن است که کاتب کتابت کند
 به طبع برقی نقل بلکه رجوع بقوت طبع خویش نماید و
 هر ترکیب که واقع شود فایده این مشق آن است که
 کاتب را صاحب تصرف کند و این مشق چون بسیار
 بر مشق قلمی غالب شود کتابت بی معسر شود و اگر کسی

بشق قلمی عادت کند و از مشق خیالی گریزان باشد
 بی تصرف شود و او خواننده باشد که تصنیف
 دیگران را نگیرد و خود تصنیف نتواند کرد و در مشق
 قلمی تصرف کردن مجوز نیست و پوشیده نماند
 که در تهیه اسباب مشق کمال سعی باید کرد و الا فایده
 ندهد چنانکه فضل الکتاب مولانا میر علی فرما

(شعر)

چند در وادی خط صرف کنی نقد چای

بشوا ز من سحسنتی و بشین فارغبال

پنج چیز است که تا جمع نکرد با هم

هست خطا شدن نزد خدا امر محال

وقت طبع و وقوفی ز خطا وقت است

طاقت محنت و اسباب کتابت بکمال

کرازین پنج یکی را پست قصوری حاصل

نمده فایده گرسنی نسانی صد سال

فصل چهارم در بیان قلم تراشیدن

اول باید که قلم سرخ و سفید که سختی آن متونبط

و دو قلم تراش که یکی باریک و تیز باشد از جهت

خاند قلم خالی کردن و یکی شقیل و تیز باشد از جهت

قلم کردن قلم تا در وقت قلم نرزد و نی قلم رسیده

چنانکه ناخن در او نشود و نرود و بعد از اینها در قلم

تراشیدن شروع کند و اجزاء پشته را عمل آورد

و اجزاء پشته فتح است و شق و انسی و خوشی و غننه

و قلم

اما شرط فتح پستعلیق آن است که محرف باشد حسنی

چون بر پهلوی چپ فتح قلم بکنند از چهار دگانه

اول فتح قلم محرف بنظر آید و اگر قلم خفی و اگر طوی

باشد بتدریج نقطه آن قلم درازی فسخ قرار ده
 و قلمی که بسیار جلی باشد اگر فسخ کوتاه تر باشد می تواند بود
 و شرط شق آن است که چون فسخ بر گیرد پشت قلم
 بر روی نی قاطبند و با انگشت چنان زور کنند که وسط آن
 شکافند و نهایت شق تا چهار د انگشت فسخ باشد
 و این شق بهترین شقوق است و انسی و وحشی برابر باید
 چنانکه مولانا فرموده

ش

انسی و وحشی برابر کن

چارد انگشت و دود انگشت گشته کن

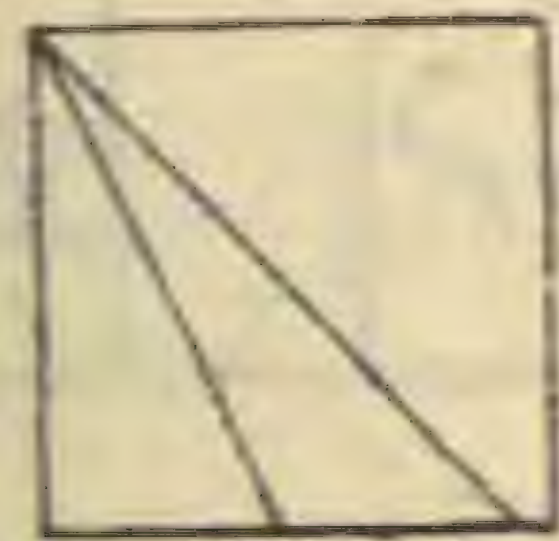
و شرط مغز آن است که بقدر یک د انگشت قلم باشد
 و تا یک د انگشت و نیم نیز نوشته اند و زیاده از این خطا
 و شرط قاطب آن است که وسط باشد چنانکه مولانا فرمود

ش

که محرف کنی خطا باشد متوسط کنی روا باشد

و طریق دانستن قاطب محرف و متوسط و جزم آن است
 که مرتب می مساوی الاضلاع وضع کنند و از زاویه
 طرف است خطی بکشند تا زاویه برابر آن چنانکه

و مثلث ظاهر شود و آن خط را محرف گویند و باید از
زاویه که اول شروع کرده در قاعده محرف تا میان قائمه
برابر مثلث زیرین خطی بکشند و این را قاعده متوسطه
و طرف بالای این خط را مایل محرف و طرف زیر را
مایل مجزوم و صورت آن این است



و چون قلم تراشند خاک بر پشت آن بماند تا اگر
چربی داشته باشد جذب کند و بعد از آن قلم را

بنقط تجربه نمایند

فصل پنجم در آداب مرکب ساختن

چون ده مثقال دوده چربی گرفته بدست آورد
باید که چهل مثقال صمغ را در آب کند تا چون عسل شده
شود و آن دوده را در کاسی بکشد و چهار دانگ صمغ
هم در کاسی کرده آن مقدار کف بمالد که آن دوده
شود و بعد از آن آن دودا نک صمغ را یک مثقال آب
اضافه کند تا روان تر شود و آن را نیس در آنجا
ریزد و با آن دوده بایستد و چنانکه آن را در شیشه

توان کرد پس آنرا در شیشه کند یا در ظرفی که مثل
 آن باشد چنانکه تا نصف آن بشود و پس آن را
 محکم بکشد و آن را بجنبانند تا کمال آید محکم بکشد
 کند و هر چند بیشتر بجنبانند صلابت بیشتر خواهد یافت و
 اقل مرتبه ده روز باید جنبانید و بعد از آن چهل
 مثال زاج سیاه را در آب کند تا کداحه شود
 و صاف کند و بعد از آن هشتاد مثال بازورا
 حور و کرده بانیم مثال زعفران و دودانک صبر
 و دود مثال فستقون و ده مثال پوست

کردگان سبز و دود مثال نیل را در نیم من آب
 بجوشانند تا نصف آید و آن را صاف کند و از آن
 آب زاج اندک اندک در آورید و تسلیم بر آنجا
 زده و بید و تخم بکند تا رنگت آن فریسه
 شود و این را نیز اگر اندک صمغی اضافه کند
 مرکبی فریسه خواهد بود غرض که اعتدال او
 آن است که فریسه اعلی شود و واقف باشد
 که زاج زیاد نباشد که مرکب را می سوزاند بعد
 از آن مرکب را از شیشه بر آورده و تخم بکند

کند تا باعث ال آید اما باید که صمغ و دوده که
در شیشه میکنند که بحسب باند چنان غلیظ نباشد که
قبول است نکند و الا چنانکه بحسب باند صلاهی
نخواهد یافت و این نوع مرکب پاختن چند
فایده دارد که آن نوع که در نادن می سازند
ندارد و یکی آنکه چون در اندرون شیشه است
از کرد و خاک محفوظ است دیگر آنکه همه آن
مرکب بیک نوع صلاهی میساید بر خلاف نادن
که بعضی صلاهی میساید

فصل ششم در ترتیب کردن کاغذ

بدانکه کاغذ عا د شاهی که کم دانه باشد بهترین
کاغذ است و یکی از ارباب این فن در تعریف
آن گوید

قطعه

خدا کاغذ عا د شاهی

که هر دو رگل بیخارش خواند

قیمت آن قلم من داند

که نیازش در شوار افتاد

و بعد از آن دولت آبادی که آن را سلطان
گویند خوب است و بهترین گنجینه های است خواجه
مولانا سروده

بیت

بیج زکی به از خطائی نیست

حاجت آنکه آزمائی نیست

و مصالح آن رنگ خا و مداد و مسفران است

و باید که بازار آمار از نشا پسته کند و در وقت

آمار کردن آنقدر دپست مال که در جسم کاغذ نفوذ

کند

در وقت محسره کردن کاغذ را نم کند تا از گرمی
مهره نوزد و خوبی مهره آن است که چنان
روشن شود که عکس روی در روی نماید و آینه
اعلم بالصواب

قدت هذه الرسالة لهو سورة باداب المشق على يد
العبد زين العابدين ابن مرحوم ميرزا شريف القزويني
طالب شاه بر حسب خواست عاليجاه آقا ميرزا

ابدا لله سميت تحرير

یافت ۱۳۱۷

من کلام مولانا خواجه میر علی علیه الرحمة

قطعه

میشود که در شب بجزان نوشتند

پیش سال عسل بر خجسته
خاک آید ایان کف

ختم شود است در میان جزان

زشتش می که فارغ نشست

چو رنگ خارفت خطش زست

ایضا

ایضا من کلام خواجه میر علی علیه الرحمة

قطعه

که در محنت بام هم برز دوست

دواست و غم منظر
بدرستان به باغ

چو هم زردی می بین

باقال و دانش نشت بند

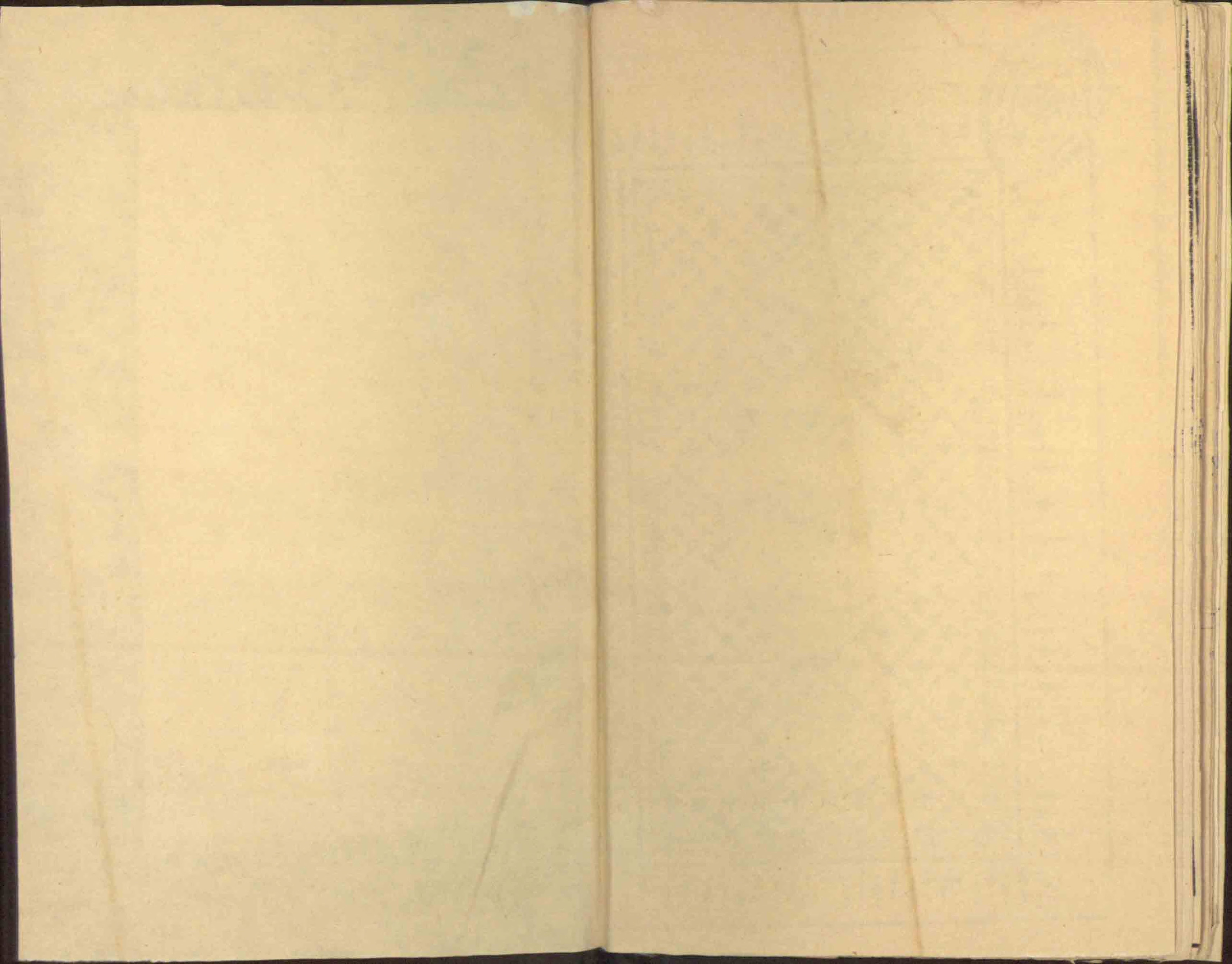
دمان دوات و زبان قلم



مقدم

میرعماد
الحسنی است تمام
شده

۱۲۱۶



५१५५५.